

میشود که این جمله تعلیل برای سنقرثك باشد: **مراخوانا میگردانیم ... چهاو**
خدائی است که ...

ولیسرك للیسری: نیسرك مانند سنقرثك، جمع متكلم و مشربه خواست خداوند
در جهت تسبیب و تشریک علل و اسباب است. میشود که جمع برای تعظیم مقامواراده
باشد. یسری، صفت تفضیلی یسراست: آسانتر. از این تعبیر نامتعارف چنین فهمیده شده:
سختی یا سختتر را برای تو آسان گردانیم. با آنکه برای این معنی اینگونه تعبیر مناسبتر
است: «ویسر لك العسری» و این تعبیر یکسره غیر از تعبیر آیه است زیرا در آیه مفعول
اول، بدون واسطه و مفعول دوم با واسطه آمده، و مفهومی از معنای «عسری» در آن
نیست. معنای صریح آیه این است که: ما وجود و شخص مرا آسان میگردانیم برای
آسانتری! از این تعبیر آیه چنین فهمیده میشود، که در حقیقت، سختیها و دشواریها
وجود خارجی ندارد، در خارج وجود انسان آنچه هست آسانی و آسانتر از آسانی است و
منشأ مشکلات و سختیها و همچنین آسایشها همان چگونگی وجود و نفسیات انسانی میباشد.
این انسان است که اگر چشم عقلش باز و بازر نشد و دچار گمراهی و هواهای نفسانی
شد و استعدادها و قوایش خاموش و بهم پیچیده ماند، و از قوای این حیات سرپیچی نمود،
گرفتار رنجها و سختیها میشود و هرگونه انعکاس و برخورد اوضاع و حوادث بادیوارهای
نفس گرفته و اندیشه محدودش بصورت صاعقه مرگ و آوای مصیبت نمودار میشود، و
پیوسته در هر قدم و اقدامش، سراب، آب و زشتیها، زیبا مینماید و چون به جلوتاخت جزریح
و آلام و خستگی چیزی برایش نماند. و اگر با نور هدایت آفاق دیدش به مبادی و
نهایت زندگی باز شد، و با چنین دیدی هر چند ا به جای خود و با چشم حکمت بین
و جمال آرا دید، و به قوای درونی خود پی برد، و عقدههایش گشوده شد و دیوارهای
اندیشههای محدودش از میان رفت و خود را جزء عالم و عالمها کل خود دانست، چنین
انسانی استعدادهایش شکفته میشود و ذهنش در پرتو هدایت همه چیز را چنانکه هست
می نبرد و قوای درویش هماهنگ و نیرومند به حرکت درمی آید و بال و پر عقلش
باز میشود و آهنگ تسبیح سر میدهد و پیوسته عقربه هدایت را با هدفهای عالی و
عالیتر تطبیق مینماید، چنین انسانی در مسیر بلند خود، دیگر تاریکی و مانع و مشکلی

نمی‌بیند و با جاذبه حق و رشته‌های صفات ربوبی اوج میگیرد و از بالا و کنار امواج مخالف و ابرهای متراکم عبور مینماید و از مشاهده قدرت و نظم و حکمت و جمال مشهود - خلق و تسویه و تقدیر و هدایت - بسوی اصل ، و از محدود ، بسوی سرچشمه صفات و اسماء حسنی - بسوی دریای بیکران قدرت و حیات ، آسان میگراید .

به ترتیب آیات : آسان شدن و آسان پیشرفتن ، مترتب بر خوانا شدن و هر دو مترتب بر تسبیح اسم رب اعلی میباشند . فهم این حقیقت از تسبیح و قرائت و تیسیر نیز مترتب بر تسبیح است تا ذهن باز شود و از حدود اصطلاحات راکد و تقالید بیرون آید ، تا معانی و اشارات قرآن آسان دریافت گردد . آسان که اعجاز این تعلیم در شخص رسول اکرم (ص) نمایان گردید : تسبیح و خوانا شد و آنچه خدا خواست در قلبش تأیید و با وجودش ترکیب یافت و محور نشد و در طریق کمال روح و اعلام دعوت همه دشواریها آسان و بر همه مشکلات پیروز گردید و دلها و دستهای مخالف به یاریش شتافت و نقشه‌ها و کیدهای دشمنان نقش بر آب شد .



پس بیاد آر اگر یاد آوری سود دهد .	فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ۝
کسیکه نگران باشد بزودی یاد آورد .	سَيَذَكِّرْ لَوْ مَن يَخْتَصِي ۝
نگونترین مردم خود را از آن برکنار میدهد .	وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْيَىٰ ۝
همانکه در بزرگترین آتش در می‌آید .	الَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَىٰ ۝
سپس در آن نه میمیرد و نه زنده میماند .	ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ۝
همانا دستکار گفته کسیکه پاکیزگی یابد .	قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ۝
و نام پروردگارش را یاد آورده پس نماز گزارد .	وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ۝

چنین است که میگزینند زندگی دنیا را.

بَلْ تَوَثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

با آنکه آخرت بهتر و باقی‌تر است.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

همانا این در نخستین نوشته‌ها است.

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ

نوشته‌های ابراهیم و موسی.

فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ

شرح لغات :

بمجنب : مضارع تجنب (تفعل) : برکناری پذیرفت ، خود را با کوشش و سختی برکنار داشت و دور گرداند . ازجنب : پهلو گرفت ، دور شد ، رانند ، بسوی چیزی با اشتیاق روی آورد .

اشقی : صفت تفضیلی شقی : نگون بخت ، تیره روز .

تولرون : جمع مخاطب مضارع از ايتار : برگزیدن ، بخشیدن ، بیرون نمودن . اثر (ماضی مجرد و بکسر ، ت) : بکاری شروع کرد ، حزم نمود ، برای کاری آماده شد ، برگزید . (بفتح) : حدیث را بازگو کرد ، شخصی را اکرام نمود .

فذكر ان نعت اللدغری : این آیه تفریع بر آیه یا آیات قبل است ، میشود که فاء برای جزاء مقدم بر شرط باشد : پس از تسبیح رب اعلی ، پس از خوا لا گردیدن ، پس از آسانی ، تذکرده ، ... یا اگر تذکر سود بخشد ، تذکرده .

چون این تذکر را مرادف با دعوت و ابلاغ رسالت دانستند ، و ابلاغ رسالت تعمیم دارد ، گویند : این شرط و استثناء «ان نعت ...» برای تأکید فعل «فذكر» و بیان شرط محقق ، یا ان شرطیه به معنای اذ ، یا قداست : چون در حقیقت تذکر سود می‌بخشد ، پس تذکرده .۱. میشود که جمله شرطیه منفی ، مقدر باشد : پس تذکرده اگر سود بخشد و اگر چه سود نبخشد . یا به دلالت هیئت باب تفصیل ، منظور تکرار تذکر ، و شرط راجع به آن است : اگر سود بخشد پی‌درپی تذکرده .

ظاهر این است که تذکر مرادف با ابلاغ نیست . زیرا معنای اصلی تذکر ، یاد آوردن چیزی است که از یاد رفته یا شخص از آن غافل شده است ، و در این سوره به قرینه «سبح اسم ربك - و ذکر اسم ربه» باید منظور همان تذکر اسم رب باشد ، که منشأ خلق

و تسویه و تقدیر و هدایت است ، و در سرشت معنوی و ساختمان ظاهری انسان ، بصورت کمال درآمده . اگر انگیزه های پست و شهوات و عقاید فاسد ، فطرت انسانی را منحرف سازد ، و نور آن در میان تاریکیهای درهم میرائی و اکتسابی یکسره خاموش نشود ، بر قهای تذکر و استدلال نافذ ، آن را روشن مینماید ، و دارنده چنین فطرت را سود می بخشند . بنابراین ، اینگونه تذکر ، مانند علاج و برگرداندن سلامت بیمار است و علاج آنگاه سود می بخشد که قدرت دفاع باشد ، و بیماری چیره نشده باشد ، « فذکر بالقرآن من یخاف وعیده . این تذکر باید از کسی باشد که با قدرت تسبیح پیش رفته و از هر بندی رسته و به وحی قرآن سراپا نور و حیلت و هشجاری گشته ، او باید از افق اعلی صغیر تذکر در دهد ، تا غافلان را هشیار و خفتگان را بیدار گرداند و مردگان را برانگیزد .

سیدکر من یخشی : هیئت فعل سیدکر ، پذیرش معنا و اندکی تأخیر و استمرار را میرساند . خشیت ، نوعی نگرانی و اندیشه ناشی از شعور به عظمت و قدرت و احساس مسؤولیت است . اگر مورد خشیت و مفعول این فعل ذکر شود ، دلالت بر تشخیص و علم شخص دارد ، مانند : « اما یخشی الله من عباده العلماء » . و اگر ذکر نشود ، مانند این آیه ، دلالت بر ابهام مینماید . بهر صورت چون ، اینگونه نگرانی ، نشانه زنده بودن شعور وجدانی انسان است ، هر گاه غفلت و انصرافی پیش آید ، با تذکر و تنبیه ، دوباره هشیار و فعال میگردد ، تا یسندیشد و مسبح شود ، و هستی خود را از معرض فناء برهاند ، و به اسم رب اعلی بیوندند ، و از نگرانی بدر آید ، و اطمینان یابد : « یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه - الفجر » « ربط جنان لم یفارقوا الخفقان - نهج البلاغه » . این نگرانی و اندیشناکی « خشیت » غیر از ترس ناشی از احساس ضرر « خوف » است .

و یخشیها الاشی : ضمیر «ها» راجع به الذکری است ، اشقی «صفت تفضیلی» در مقابل من یخشی است . این تقابل میرساند که اشقی شخص فاقد خشیت و شعور فطری و دل مرده است . اینان هستند که یکسره خود را از تذکر برکنار میدارند ، و از آن پهلو میگیرند . میان من یخشی و اشقی ، شقی است که یکسره دچار جمود وجدان و فطرت نگشته و بحسب درجه شقاوت ، و شرائط محیط ، شاید متذکر شود ، و خود را برتر آورد ،

وراء من یخشى یش گيرد ، یا مجذوب اشقی شود و از مسیر حرکت و حیات بر کنار ماند .
اگر بر کناری «تجنب» اشقی پس از تذکر مستقیم به او باشد ، امر تذکر تعمیم دارد ، و
شرط «ان نعمت الذکرى» برای تأکید تذکر و ناظر به اثر آنست . و اگر تذکر مستقیم
متوجه به من یخشى باشد شرط سود بخشیدن راجع به آنست . - پس از تذکر به من
یخشى - اشقی خود بخود ، از معرض تذکر بر کنار می رود .

اللذی یصلی النار الکبری، ثم لا یموت فیها ولا یحیی: الذی . . . آینده اشقی را
توصیف مینماید . ثم اشعار به تأخیر وصف دوم از اول دارد : آن اشقی که از معرض
تذکر خود را بر کنار میدارد ، در آتش بزرگی خواهد درآمد، سپس نه میمیرد در آن ،
و نه زنده میشود .

آیچنانکه روح نگران و جویا ، تذکر را می پذیرد ، و به رب اعلی و تسبیح او
میگراید ، و شعور فطریش روشن و پروبال عقلش باز و از بند غرائز آزاد میگردد، کسی
که از معرض و پذیرش تذکر خود را بر کنار میدارد ، گرفتار جوانب پست میشود ، و از
حرکت به سوی حیات انسانی باز میماند، و این منشأ کفر و گناه و سپس آتشهای ناشی از آنست .
از این جهت دوزخیکه از کفر و جمود اندیشه درگیر میشود ، بزرگترین آتش است
که اشقی را بکام خود میبرد . چون اصل ذات و قوای ادراکی آنها، فانی نمیشود، آسایش
مرگ ندارند ، و چون حرکت حیاتی ندارند درهای امیدشان بسته میشود و از ورزش
نسیم رحمت مأیوسند . تغییر و تبدل وضع آنها ، همان تبدل و تنوع عذاب است که از
آثار تنوع کفر و شرک و گناه میباشد .

قد افلح من تزکی : قد ، تأکید و تحقق فعل را میرساند ، فلاح رستن از بند و
عذاب و رسیدن به امن و آسایش است، وزن تزکی اشعار به کوشش ، یا پذیرش دارد،
که به رشد میرساند . این آیه ، نگرانی و راه نجات جوئی را که از آیه قبل پیش آمده،
مینمایاند : در حقیقت و بدون تردید رسته و رستگار شده است کسی که تزکیه پذیرد ،
و با کوشش ، خود را از بندها و عقاید فاسد پاک گرداند ، و شخصیت خود را برتر آورد .
این کوشش و پذیرش درد و جهت باید باشد؛ یکی آنکه از محیط آلودگی و پستی و آلودگان
حریم گیرد، دیگر آنکه به تزکیه نفس از بدیها و انحرافهای فکری و اخلاقی، بپردازد .

اگر روایت مرفوعه از حضرت صادق علیه السلام - که مقصود از تزکیه دادن زکات فطر و از صلی نماز عید است - معتبر باشد، باید مقصود بیان مصداق باشد، زیرا این آیات مکی است، و نماز و زکات فطر در مدینه تشریح شده است.

و ذکر اسم ربه اصلی: معنای اولی و اصلی ذکر، یادآوری چیزی است که از یاد رفته، یا از آن غفلت شده است. چون بزبان آوردن، نمودار یادآمده یا موجب یادآوری دیگری است، باین معنی نیز شهرت یافته. از این جهت در آیاتیکه ذکر و مشتقات آن، بدون قرینه آمده احتمال هر دو معنی می رود یا منصرف بمعنای اصلی میشود. و اگر قرینه‌ای، از هیئت فعل مانند «تذکر» - بتشدید کاف، یا سیاق کلام، مانند: «فاذکرو لی اذکرکم» - اذکر فی الکتاب مریم. و اذکروا اذاتم قلیون، یا قرینه لفظی، مانند: «واذکر ربک اذا نسبت» - و اذکر ربک فی نفسک» باشد، مقصود همان بخاطر آوردن است. قرائنی هم در بعضی از آیات است که فقط معنای بزبان آوردن را میرساند، مانند: «واذکری عند ربک» - و ذکر فیها القتال. و اذکر اسم الله علیه فذکران نعت الذکری. بنابراین، ذکر در این آیه باید به معنای همان یاد آوردن باشد، و آیات «سبح اسم ربک» - فذکران نعت الذکری. سبذکر... « مؤید همین معنی میباشد.

چون اسم رب، و اشعه صفات منعکس از آن، در سراسر خلق و تسویه و تقدیر آشکار است، نادیده گرفتن و غفلت از آن، از آلودگی نفس و تاریکی وجدان است، پس همینکه نفس تزکیه شد، و از خودبینی و دود شهوات پاک گردید، شعاع رب بر آن می تابد، و این ذکر و تابش، خشوع و گرایش می آورد، که حقیقت صلوات است و اعمال و حرکات ظاهر مظهر آن میباشد.

بنا به ترتیب آیات و تمحیم قدافلح من تزکی، طریق سلوک عمومی، تزکیه و تذکر و صلوات است تا سالک در مجرای تسبیح درآید، و به اسم رب گراید، گرچه تسبیح اسم رب اعلی، بدلیل امر خاص «سبح» مخصوص مخاطب عالی مقام میباشد.

بل تلوون الحیوة الدنیا و الاخرة خیر و ابطی: بل، گذشت از حکم فعل سابق و علت آن و اثبات و حصر فعل لاحق را میرساند: شما تزکیه نمی نمائید، و متذکر اسم

رب نمیشوید و در برابر آن حشوع ندارید، برای اینکه همی زندگانی پست و نزدیک را می‌گزینید .

برگشت به خطاب عام توثرون ، از جهت تغلیب اکثریت ، یا برای این است که هر کس در هر مرتبه‌ای مجذوب حیات محسوس و ملموس دنیا می‌باشد، و آن را می‌گزیند و فعل مضارع استمرار این فعل را میرساند و ایثار که گزیدن یکی و واگذاردن دیگری است ، دلالت بر این حقیقت دارد که انسان خود بخود ، در میان دو راه و دو جاذبه حیات بستتر و برتر « دنیا و آخرت » بسر میبرد ، و چون جاذبه دنیا و محسوسات و انگیزه‌های آن ، نیرومندتر از محرکهای بالاتر و برتر است ، دنیا را می‌گزیند ، و از آخرت روی میگرداند .

والآخرة خیر و ابقى : این آیه به دلالت واد ، بیان حال فاعل توثرون و برای تنبیه است : حیات دنیا را بر می‌گزینید و حال آنکه خود توجه دارید که آخرت بهتر و پایدارتر است .

اندیشه آزاد و اراده فعال انسان ، پیوسته در حال گزیدن و انجام است ، با هر انگیزه‌ای که مواجه می‌شود و قدرتی که بکار می‌برد ، میتواند در طریق معرفت و خیر و خدمت وراء خدا باشد ، و میتواند در راه نقش آرزوها و اوهام و لذات گذرا و ناپایدار باشد ، در هر حال ، کم و بیش متوجه است که در جهت اول رو ببقاء و وسعت و ابدیت پیش میرود ، و در جهت دوم رو بزوال و محدودیت و محرومیت از بهره برتر می‌باشد . گزیدن آخرت ، چشم داشتن به وراء افق دنیائی است که عمر دراز آن بیش از برآمدن صبح و رسیدن به عصر و گسترش تاریکی شب نیست و پس از آن ، انتظار سرزدن شعاع آخرت است ، و در این میان کوششی باید تا توشه‌ای برگیرد . با این دید و گزینش ، لذات و آلام انگیزنده ، بسوی آخرت ، و کوشش برای توشه‌گیری میشود ، نه لذات فریض میدهد ، نه آلام ناامیدش میگرداند ، بلکه همه اینها نمایشگاه آزمایشی برای قدرت اراده و صبر و منشأ تقوا میگردد ، تا نفس تزکیه شود ، و شعاع عقل و قدرت اراده ، بیشتر گردد ، تا آنجا که در دنیا بسر میبرد ، ولی برتر و حاکم بر آنست ، حکومتی که زوال ندارد ، امواج دنیا که آمیخته با لذات و مصائب و نگرانیهاست او را فرا میگیرد

و با خود نمیرد ، بلکه او است که با اراده ایمانی همه اینها را در مجرای آخرت پیش می برد ، تا همه را بصورت خیر و بقاء در آورد : **والآخرة خیر و ابقى** .

ان هذا فی الصحف الاولى، صف ابراهیم و موسی : ظاهر این است که اشاره دهنا، راجع به آیه **تزدیک و آخر است** ، : **«والآخرة خیر و ابقى»** . دعوت و شعار همه پیمبران نخستین و واپسین همین بوده است. از همانگاه که آدمی از حاکمیت مطلق غرائز حیوانی آزاد شد، و دارای اختیار و اراده ای گردید ، و توانست طریق حیات را خود برگزیند ، پیمبرانی برانگیخته شدند ، تا اندیشه ها را برتر آرند ، و گزینش ها را بهتر گردانند ، تا او دوباره و با اختیار، خود را محکوم غرائز نگرداند. دعوت به توحید و معاد و فضائل خلقی ، و در تکمیل آنها تشریح عبادات و حدود و قوانین همگی در جهت گزیدن آخرت و حیات برتر است .

این سوره مانند سوره های اقرء ، مزمل ، مدثر ، از خطاب به شخص رسول اکرم (ص) آغاز شده و آیاتش جامعترین و فشرده ترین آیات درباره مراتب تسبیح و مقامات مسیح و طریق رسیدن به مقام تسبیح و جامع دعوت همه پیمبران است.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که رسول اکرم (ص) بسی این سوره را دوست میداشت . از ابن عباس رسیده است که آنحضرت هر گاه سبح اسم ربك الاعلی را میخواند میگفت: سبحان ربی الاعلی . عیاشی از ابی حمیمه نقل کرده که میگفت : بیستشب در پشت سر امیرالمؤمنین (ع) بنماز ایستادم که در هر شب سوره سبح اسم را میخواند. از عقبه بن عامر جهنی روایت شده : چون آیه **سبح باسم ربك العظيم** نازل شد، رسول خدا (ص) فرمود آنرا در رکوع خود قرار دهید . و چون آیه سبح اسم ربك الاعلی نازل شد ، فرمود آنرا در سجود خود گذارید .

اسماء و افعال و هیئت های فعلی که بخصوص در این سوره آمده: المرعی (بالف و لام) ، احوی ، سنقرثک ، تنسی ، نسرک ، سیدکر ، یتجنبها.

آیات این سوره، بصورت کلی بامقطعهای خفیف فعلی (بفتح و ضم فاء و سکون عین) آمده، و اوزان آنها بسبب حرکات متنوع و آهنگ ناشی از برخورد حرکات باحروف تغییر مینماید و حالات و معانی مختلف را مینمایاند . طول آیات نیز بتناسب معانی بین دو کلمه تا پنج کلمه است ، و توج آنها پیوسته خفیف و شدید میگردد :

آیه اول با نموج شدید وانگیزنده و حرکات مختلف آمده، آنگاه با حرکات کسره حرف سوم از کلمه اول و فتحه‌های متوالی و پیوسته و تشدید حرکات مراحل و فواصل خلق و اطوار آن را مینمایاند، تا آیه پنجم با ضم و مد «غناء» به نهایت خلق منتهی میشود، از آیه ششم روی به خطاب بر میگردد، آیه هفت «الاما شاء الله...» با طول و دامنهای که دارد هماهنگ با دوام و طول مشیت است: با اینگونه تغییر و تحول و کوتاهی و بلندی و شدت و خفت که نمودار اوضاع و احوال و اطوار است آیات تا آخر پیش میرود.

۱- پیش از این یادآوری شده است که بیش از معانی و حقایق بسیار بلندی که قرآن با ترقیب حروف و کلمات و آیات مینمایاند، صداها و آهنگهایی که از برخورد حروف و حرکات و کوتاهی و بلندی آیات برمی آید، شاعر شنونده و خواننده را آنچنان جذب مینماید که معانی و مناظر متنوع برایش مشهود و ملموس میشود. اکنون پس از بررسیها و دقتهایی که بعضی از محققین خارجی در قرآن نموده‌اند، تاحدی باین راز اعجاز رسیده‌اند. پرفسور آرتور ج. آدبری، که آخرین و دقیقترین مترجم قرآن بزبان انگلیسی است، این راز ترجمه و تقلید نشدنی قرآن را دریافته و نام ترجمه‌اش را «تعبیر قرآن» نهاده است.

آقای محمد جواد سهلانی که زحمت کشیده و ترجمه و مقدمه این کتاب را در دسترس ما قرار داده است، مینویسد: «کتاب «تعبیر قرآن» از شاهکارهای ادبی زبان انگلیسی محسوب گشته و اینک با وجودیکه بیش از ۱۵۰ سال از چاپ نخستین آن نمیگذرد، جزء آثار کلاسیک انتشارات دانشگاه آکسفورد انگلستان قرار گرفته است.

این ترجمه اکنون جای ترجمه قرآن «پالمر» را که در حدود سده بیستم قرن اخیر، زیباترین ترجمه انگلیسی قرآن کریم بحساب می‌آمد، گرفته است. آدبری، پس از تاریخ کوتاهی که درباره نزول و جمع و تدوین قرآن ذکر کرده می‌گوید:

«قرآن اولین بار در سال ۱۱۴۲ میلادی بزبان لاتین ترجمه شد و نخستین ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۶۵۷ صورت گرفت. معتبرترین ترجمه‌های انگلیسی قرآن، منطبق است به **Sale** (در سال ۱۷۳۴)، **Rodwell** (۱۸۶۱)، **Palmer** (۱۸۸۰)، **Pictoll** (۱۹۳۰). در تمام این ترجمه‌ها با استثنای **Rodwell** ترتیب معمولی سوره‌ها حفظ شده است، و **Rodwell** سعی کرده که آنرا بترتیب تاریخ و زمان نزول آیات مرتب کند، بعد در فاصله سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۷ **Richard Bell** نیز از این عمل تقلید کرد، و بسیار جالبتر آنرا تنظیم نمود.

در این کوشش که من برای بهبود کار گذشتگانم انجام داده‌ام، و برای تهیه چیزی که شاید بعنوان يك انعکاس، ولو بسیار ضعیف، از متن بعد اعلی بلیغ قرآن پذیرفته شود، زحمتها کشیدم تا اوزان (ریم‌های) بسیار متنوع و تودرتویش را که - گذشته از خود موضوع - ادعای غیر قابل انکار قرآن را، دایر بر اینکه برتر از بزرگترین شاهکارهای ادبی

نوع شعر است تأیید میکند فراگیرم. این سیمای بسیار مشخص و بقول «بیکتال» در ترجمه قرآنی : « آن سمفونی غیر قابل تقلید که تنها اسواتش انسان را به گریه و جذبه میکشاند » تقریباً بطور کلی مورد غفلت مترجمان گذشته قرار گرفته است. بنا بر این تعجب آور نیست که آنچه را آنها بعمل آورده اند، براساسی در مقابل اصل بس شکوه مندانه اش مست و بی روح بیاییم، زیرا که قرآن نه نثر است و نه نظم، بلکه تافته ایست بیهمتا از هر دو .

ابیات قرآن با قافیهای آزاد به ردیفهای کوتاه و بلند در داخل هر سوره بهم تأیید شده اند، اوزان (ریتم های) این ردیفها متناسب با موضوع تغییر می یابد، مثلاً گام آرام یک روایت یا بیان سریع (مانند قصه های پیامبران گذشته ، یا دستورات شرعی و عبادتی) دفعتاً با شتابی عظیم به عبارات مجمل جذبه آور (مانند جلالت خداوندی ، عظمت آخرت ، عقابهای دوزخ ، خوشی های بهشت) تبدیل میگردد. من جهد نموده ام که الگوهای موزون و ردیف بندی هائی مطابق آنچه که قرآن عربی ارائه میدهد ابلاغ نمایم و ردیفهای دسته شده را آنچنان که در شکل اصلی قسمت های وحی بنظر می آید فاصله گذاری کنم .

سورة الفاشیه - مکی - ۲۶ آیت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آبا خبر آن حادثه فراگیرنده به تو رسیده
است ؟

در آن روز رویهائی سرفرود آورده .

کوشای رنج کش است .

اتش را در آیند گذازنده .

آنها آشامانده شوند از چغمه‌ای سوزان
(جوشان)

برای آنها خوراکی جز ازضریع نیست .

نه فربه نماید و نه از گرسنگی برهاند .

رویهائی در آنروز شادابند .

هَلْ أَتَكَ حَدِيثَ الْفَاشِيَةِ

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ

عَامِلَةٌ تَأْوِبَةٌ

تَهْطُ نَارًا عَامِيَةً

تَنْشَى مِنْ حَيْثُ أُنِيَّةٌ

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ صَرِيحٍ

لَا يُسِرُّ وَلَا يُفْنِي مِنْ جُوعٍ

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَائِمَةٌ

از کوشش خود خوشنودند .	لِسْعِيهَا رَاضِيَةٌ ۞
در بهشتی بلندمرتبه جای دارند .	فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۞
در آن بیهوده سخن نمی‌شنوند .	لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَآغِيَةً ۞
در آن چشمهای روان است .	فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۞
در آن تختهایست بالا آمده .	فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ۞
و تفکهایست بر نهاده .	وَالْكَوَابُ مَوْضُوعَةٌ ۞
و بالشهای پیوسته چیده	وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ۞
و پرده‌هایی به‌رسو گسترده .	وَزُرَّانٍ مَبْتُوثَةٌ ۞

شرح لغات :

- حدیث : داستان، پیش‌آمد . از حدوث : پدید آمدن بی‌سابقه .
 عاشره : پوشاننده ، فراگیرنده . فاعل غشی .
 ناصبه : کوشنده ، رنجکش ، پایدار . از نصب (بفتح صاد) : بیماری یا اندوه او را
 رنجور یا دردمند کرد ، چیزی را پیاداشت . از نصب (بکسر صاد) : در کار خسته و فرسوده
 شد ، کوشش نمود .
 آنیه : آنچه با آخرین درجه حرارت رسد ، نزدیک‌شونده بنهایت ، پخت‌آمده . از
 آنی : نزدیک‌شد ، رسید ، بنهایت رسید ، پخته شد .
 ضربیع : همانند ، گیاه خارداریکه شبرقی گویند ، گیاه سرخ و بدبو .
 ناعمه : وصف لازم از نعمت .
 لایحه : به‌معنای مصدری : لغو . و به‌معنای اسم فاعل : دارای لغو ، مانند دارم و نابل .
 سرر : جمع سریر : تخت . شاید از سر (بکسر سین) به‌معنای نهان و پوشیده ، یاسر
 (بضم) به‌معنای خوشی ، اشتقاق یافته باشد
 نمارق : جمع نمرقه (بضم وفتح وکسر نون) : بالش ، پستی کوچک .
 زرایی : جمع زرایی (بضم ز) و زریه (بفتح ز) ، فرشهای الوان که گسترده یا بان‌تکیه
 شود ، فرشهای ریشه‌دار ، گیاه سبز گلگون بازرد .
 مبنوله : مفعول ازبث : گسترده ، پراکنده‌کرد ، برانگیخت .

هل اليك حديث الفاشيه: استفهام، اشعار به تقرير و اعجاب و تعظيم دارد. حديث به معنای پیش آمد می سابقه یا به معنای مصدری (حدوث)، یا حادثه و به تقدیر مضاف (خبر)، و اضافه حديث به الفاشيه، اضافه موصوف به صفت است. گویا اکتفا به وصف کوتاه الفاشيه، برای این است که چگونگی و خصوصیات آن را نمیتوان دریافت، تصویری که از این حادثه بزرگ میتوان نمود، همین است که همه کس و همه چیز را فرامیگیرد و میپوشاند: «فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين، يغشى الناس هذا عذاب اليم = مراقب و نگران باش روزی را که آسمان با خود دودی آشکار آورد، مردم را فرامیگیرد، این عذاب بس دردناک است. آیات ۱۰ و ۱۱ سورة ۴۴، «افامنوا ان تأتيهم غاشية من عذاب الله = آیا از اینکه فراگیرنده ای از عذاب خدا به آنان رخ نماید در امان هستند؟» از آیه ۱۰۸ سورة ۱۲. از بیان و اشاره این دو آیه، چنین برمی آید که مقصود از غاشیه، اوضاع و احوالی است که در نهایت کار جهان، و پیش از رستاخیز بزرگ حادث میشود، و تعبیر دیگری است از «طامه» که در سورة النازعات آمده. شاید که الفاشيه تعبیر جامعی از عذاب و احوال و احوال قیامت باشد، چنانکه در این آیات به آن تصریح شده است: «يوم يغشاهم العذاب من فوقهم ومن تحت ارجلهم = روزی که فراگیرد عذاب آنان را از بالایشان و از زیر پایشان. از آیه ۵۵ سورة ۷، «وتغشى وجوههم النار = و میپوشاند روی آنان را آتش. از آیه ۵۰ سورة ۱۴، «ومن فوقهم غواش = و از بالای سرشان پوشنده و فراگیرنده است. از آیه ۴۱ سورة ۷. در حقیقت این عذاب محیط و فراگیرنده در قیامت، شاید بروز کفر و شرك و احاطه آثار گناه بر فطرت و استعدادها میباشد: «بلى من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار = آری کسی که بدی فراهم آورد و خطای آن ویرا فراگیرد، پس همین ها یاران آتشند. آیه ۸۱ سورة ۲، «انا اعتدنا للظالمين لارا احاط بهم سراقها = ما برای ستمکاران آتش را فراهم کرده ایم که پرده های افراشته آن، فرا گرفته آثار را. از آیه ۲۹ سورة ۱۸، «وان جهنم لمحيطة بالكافرين = و همانا جهنم احاطه دارد بر کافران. از آیه ۲۹ سورة ۹ و آیه ۵۵ سورة ۲۹.»

بهر صورت که باشد، کلمه «الغاشيه» میتواند اشاره ای به حوادث نهائی جهان و پیش در آمد قیامت باشد، از این جهت که سراسر زمین و آسمان را فرا میگیرد، و اندیشه ها

را پر از هراس و وحشت مینماید، و همه چیز را از یاد میبرد. و نیز می تواند عذابی باشد که در قیامت دوزخیان را فرا میگیرد، و منافذ رحمت و خیر و نجات را به روی آنان می پوشاند، مایه این عذاب همان کفر و ظلم و گناه است. همه این حوادث و تحولاتی که از اندیشه بشر دور و بر تر است، معلول اراده قاهرانه خداوند و قسمتی مربوط به مکتوبات و اعمال انسان میباشد:

وجوه یومئذ خاشعه ، عاملة ناصبة : نکره آمدن وجوه ، برای تنويع و تحقیر است . یومئذ اشاره به روز غاشیه یا بروز آنست. خشوع که سرفکندگی آمیخته با شرمندگی و نگرانی است ، از انفعال نفسانی و در برابر قدرت و قهر میباشد. عاملة ناصبة ، عطف و بیان خاشعه و از متعلقات ظرف «یومئذ» است . میشود که عاملة خبر مبتدای مقدر «هی» و ناصبة خبر بعد از خبر یا صفت باشد. بنا بر تعلق به ظرف ، راجع به روز قیامت ، و بنا به خبریت ، مطلق است؛ وجوه خاشعه در روز قیامت ، یا مطلقا ، عاملة ناصبة است. ظاهر تعبیر «عاملة ناصبة» و این که آخرت سرای جزاء است و عمل و کوششی در آن نیست، همین است که مطلق باشد .

این دو آیه و آیات ردیف ، جواب و توضیح استفهام «هل اتاك...» میباشد ، چون تصویر حدیث غاشیه چنانکه هست دریافت شدنی نیست ، آیات، پس از استفهام از آن ، اندیشه ها را به آنچه راجع به سر نوشت انسان است بر میگرداند : مردم در آن روز به دو گروه متمایز و دو چهره متقابل در می آیند. تعبیر از اشخاص به وجوه، برای این است که وجه ، نمایاننده اندیشه ها و احوال درونی می باشد . بعضی گفته اند که وجوه تعبیری از سران و سرکشان است «مانند: وجوه القوم» - این وجوه ، ناگهان مواجه با محیط سراسر هراسی میشوند که نه آن را پیش بینی میکردند و نه خود را برای آن آماده کرده بودند. سراسر زندگی آنان ، در وصف مشخص دارد ، که عاملة ناصبة است؛ در میان کوره راه های پراز نشیب و فراز و برای رسیدن به سراب آرزوها و در دنبال سایه پاهام میکوشند و از کوشش پیوسته خود محصولی جز خستگی و فرسودگی ندارند. اینان اگر خود را تزکیه میکردند، و از غشائهای بهم پیچیده و شهوات و آمال گمراه کننده و بندهای غرائز حیوانی بیرون می آمدند، و خود را آزاد میکردند،

و بهسوی نور اسماء و صفات رباعلی برمیگشتند، و مانند مسبحین پیش میرفتند، در هر مرحله آثار حرکت خود و تجلی جمال رامی دیدند، و می آرمیدند، و احساس رنج نمی کردند و همی امیدوار و بانشاط بودند و سایه دنیا را در پی داشتند.

تصلی نارا حامیه . تسقی من عین آتیه: آیات سابق، با اوضاع و جمله های اسمی، ثبات موصوفین را در این صفات میرساند، این دو آیه که با فعل مضارع آمده، اشعار به ورود، در مرحله دیگر دارد، و چون جوابی از سؤال مقدر است: محصول کار و کوشش پراز رنج آنان چه خواهد بود؟ اینان در آتش بس سوزان در آیند، و از چشمه های بس داغ و جوشان آشامانده شوند.

تصلی (فعل معلوم) دلالت بر این دارد، که به اختیار و تشخیص خود، آتشی را برمی افروزند، و در آن درمی آیند. و از تسقی (فعل مجهول) چنین برمی آید، که آنان بدون اختیار از آب جوشان آشامانده شوند. چنانکه هر کفر پیشه گناهکار، نخست با اختیار و کوشش خود، بهسوی کفر و گناه میرود و با اصرار و تکرار اندیشه و کار خود، هیمة دوزخ را فراهم میسازد، یا خود هیمة آن میشود، آن گاه محکوم محصول و کوشش خود میگردد، سپس از غاشبه های کفر، و فعل و افعال و ترکیب اندیشه ها و اعمال ناهنجار، و از سرچشمه غرائز بی بند و انفجار شهوات و کینه ها و عقده ها، سیلاب گدازنده ای می جوشد که به جای تسکین آلام و به خیال آن، تشنگی و سوز درونی را می افزاید، و ریشه های استعدادهای مواهب انسانی را می سوزاند.

لیس لهم طعام الا من ضریح، لایمنن ولا یظنی من جوع: بیشتر مفسرین، ضریح را نوعی از گیاه «شبرق»، درخت یا بوته خار، دانسته اند. حسن در بیان معنای ضریح توقف کرده. بعضی ضریح را به معنای مضرع (مانند الیم بمعنای مولم) گفته اند. چون درد و گرسنگی را می افزاید و دوزخی را بهزاری و امیدارد، بهر صورت معنی و مصداق معین و مورد اتفاق برای کلمه ضریح ذکر نشده است. آیه ۴۴ از سوره ۴۴، از خوراک دوزخیان به شجره زقوم تعبیر نموده: «ان شجرة الزقوم طعام الایم». آیه ۶۳ تا ۶۶ از سوره ۳۷، شجره زقوم را چنین توصیف نموده: «الاجعلناها فتنة للظالمین. الیها شجرة تخرج فی اصل الجحیم. طلعمها کانه رؤوس الشیاطین. فانهم لا کلون منها فانما لؤلؤن منها البطون = شجرة زقوم

راهمانا فتنه برای متمکران قرار دادیم. برآستی آن درختی است که از اصل دوزخ بیرون می آید. شکوفه آن، گویا سرهای دیوان است، پس برآستی آنها از آن خورنده سپس از آن پرکننده اند شکمهای خود را». آیه ۳۶ و ۳۷ از سوره ۶۹، خوراک منحصر خطاکاران را غسلین «چرکلب» نامیده است: «ولاطعام الامن غسلین لایأکله الا الخاطئون». چون مفهوم هر یک از این حصرها «الامن ضریع- الامن غسلین» نفی طعام دیگر است، یا باید هر یک از ضریع و زقوم و غسلین برای گروهی از دوزخیان باشد، یا این الفاظ تعبیرات و تمثیلهائی از غذای آنان است: گویا از این جهت طعامشان ضریع نامیده شده که بظاهر مانند طعام است، و باطن و حقیقت آن اثر غذائی ندارد، بلکه آتش سوزان و سم جانکداز میباشد، زیرا معنای لغوی ضریع همانندی است که نمای ظاهر آن، شخص را دچار اشتباه مینماید، چنانکه توصیف «لایسمن ولا یغنی من جوع» همین شباهت و اشتباه را میرساند.

شیخ ابوعلی درباره لغت ضریع و اطلاق آن بگیاه خاص گفته است «از این روان گیاه ضریع نامیده شده که مشتبه می شود و گمان بری که مانند گیاههای خوردنی است» تعبیر و تمثیل رسول اکرم (ص) در حدیث ابن عباس مؤید همین تشبیه است که فرمود: «ضریع چیزیست که در آتش دوزخ میباشد، خارمانند و تلختر از صبر و بدبوتر از مردار و سوزانتر از آتش است».

غذای حقیقی و معنوی که مزاج سالم انسانی پیوسته جويا و گرسنه آنست، معارف و ادراکات پاک و سالم میباشد تا از طریق حواس و تنقل صحیح جذب و هضم شود و بنیة روحی و اخلاقی را پرورش دهد و بعدفهای برتر رساند. از این جهت شهوات و لذات جسمانی بلکه صنایع و علوم که در طریق تغذیه و تربیت معنوی و هدفهای انسانی باشد تا حدی میتواند گرسنگی و تشنگی انسان را رفع نماید و آلام او را تسکین بخشد و کوششهای فرد و اجتماع را به نتایج رضایتبخش و جاودان رساند. انحرافات و اشتباهات در انتخاب غذای روحی ناشی از انحراف فطرت و مزاج انسانی است که قوت اصلی را فراموش کرده یا در مزاجش ناسازگار گردیده و به تغذیه از اوهام و شهوات خو گرفته است و سراب را آب و سموم غذا مانند «ضریع» را غذای اصلی می پندارد، و پیوسته برای تغییر ذائقه و تبدیل غذا در تکاپو میباشد، و از هر چه برخوردار شود بر گرسنگی و اشتهای کاذبش می افزاید و در پایان جز فرسودگی و خستگی آنگاه سوزخگی و دود شدن مواهب بهره ای ندارد: عاملة ناصبة...

گرچه پندارد که آن خود قوت اوست
روی در قوت مرض آورده است

۱- چون کسی کو از مرض گل داشت دوست
قوت اصلی را فراموش کرده است

لایسن اشعار به نفعی هر گونه خاصیت غذایی دارد : پس از تبدیل جهان و برآمدن روز قیامت چهره‌هایی زبون و اندوهگین میگردد ، دوزخ در گیر میشود و دوزخیان را در بر میگردد ، در آن میان آبخان از سرچشمه سوزان غذاشان همان ضریع است.

وجوه یومئذ ناعمة. لسعیهاراضیه: وجوه در این آیه، به قرینه تقابل، اشعار به تنويع و تعظیم دارد. ناعمة، صفت لازم است و دلالت بر این حقیقت دارد که نعمت از وجوه برمی آید و ملازم با آن است، یا وجوه نمایاننده خوشی و بهره‌مندی درونی میباشد. اگر نعمت عارضی باشد و از بیرون به آن نرسد تعبیر «متنعمه، یافی النعمة» مناسبتر است. لسعیهاراضیه، بجای «من سعیها...»، اشعار به علت دارد: از این رو اینگونه چهره‌ها نعمت همراه دارد و نمایاننده و تاباننده نعمت است که از کوشش خود خوشنود است، گویا این وجوه چنان نتایج گوناگون و پیوسته کوشش خود را مینگرند که هیچگاه بهره خوشی و لذات ناشی از آنها سلب یا متوقف نمیشود. در مقابل «عاملة ناصبة» که کوشششان جز رنج و فرسودگی و شرمندگی فرآورده‌ای ندارد، و آنچه دارد آتش سوزان و سرچشمه جوشان و ضریع است.

فی جنة عالیة، لاتسمع فیها لاغیة: فی جنة، راجع به وجوه و متعلق به مقدری است که ثبات و قرار را میرساند. میشود که ظرف متعلق به ناعمة، یا لسعیها، یا راضیه، باشد: آن وجوه در بهشت بلند مرتبه جای و قرار دارند، یا در آن حوش و خزانه یا بد کوشش خود در باره بهشت برین خوشنودند.

لاتسمع به فتح تاء میشود، ضمیر آن غایب و راجع به وجوه باشد، میشود ضمیر حاضر و مخاطب آن، هر شخص قابل خطاب باشد، مانند «اذا رأیتهم حسبتمهم...» به ضم تاء، یا یاء «فعل مجهول» نیز خوانده شده، بنابراین «لاغیة مرفوع و نایب فاعل میشود، و چون تأنیث لاغیة لفظی است، و فیها فاصله شده، فعل مذکر «یسمع» جایز است: نمیشنود آن وجوه، یا نمیشنوی تو، یا شنیده نمیشود، در آن هیچ گونه لغوی.

قوت حیوانی مر او را نا مزاست
کو غذای د السماء ذات الحبک
خوردن آن بی گلو و آلت است
مر حسود و دیو را ازدود فرش
آن غذا را نی دهان بد نی طبق

، موت اصلی بشر نور خداست
روی زرد و پای سست و دل سبک
آن غذای خاصگان دولت است
شد غذای آفتاب از نور عرش
در شهیدان یرزقون فرمود حق

لاغیه صفت لازم است و اشعار به طبیعت دارد. آیه، وضع و طینت عمومی بهشت برین «عالیه» را مینمایاند. گویا چون این بهشت، از قدرت معنوی و اراده بهشتیان عالیمقام و مفرین، به اذن حکیمانه خداوند، ناشی و انشاء میشود، هیچ تصور و اراده و سخن بیهوده در آن نیست، هر چه اراده و تصور و گفته شود، جدی و بر طبق مشیت ازلی و دارای هوده است که خود صورت میگیرد و تحقق می‌یابد. اینها ماده و منشهای اصلی بهشت است. اما نعمت‌های دیگر:

فیها عین جاریه، فیها سرر مرفوعه: تقدیم ظرف «فیها» و تکرار آن اختصاص و تأکید را میرساند. عین، نکره است و دلالت بر تکثیر و تعظیم، و وصف جاریه اشعار به دوام دارد. سریر، به دلالت اصل اشتقاقی، تخت پوشیده و پرده‌دار یا بهجت‌انگیز است. مرفوعه، دلالت بر حدوث دارد: بالا برده شده است، نه آنکه خود بالا «رفیع» باشد. بدون ظرف عطف آمدن «فیها عین... فیها سرر...» و تکرار «فیها» اشعار به ثبوت اصل وجود، و امکان جمع میان آنها دارد. اگر حرف عطف می‌آید: «فیها... و فیها...» دلالت بر این داشت که عین جاریه و سرر مرفوعه همیشه با هم، وجود دارند. مگر نه این است که از باطن و روح شخصیت‌های مؤمن و عارف که پیوسته به منبع کمال و علم و قدرت است: هر گاه بخواهند و توجه کنند سرچشمه‌های معارف و خیر می‌جوشد، و به سوی دیگران جاری میشود؛ مگر نه این است که اینها چون تکیه به قدرت و اراده ایمانی دارند، میتوانند سطح نگاه خود را بالا برند، یا در سطح اندیشه‌های عمومی پائین آرند.

واکواب موضوعة. و نمارق مصفوفة. و زراعی مبنوثة: عطف‌های بی‌دری و بدون «فیها» که در این آیات بهشتی آمده، جمع این نمودارها را با عین جاریه و سرر مرفوعه مینمایاند: در پی عین جاریه و از لوازم آن، تنگهای اندازه‌گیری شده و بر نهاده شده است «قواریر من فضة قدر و هاتقدیراً» آیه ۱۶، دهر، تاب‌بهشتیان به قدر ظرفیت استعداد خود، از آن سرچشمه جاری بهره‌مند شوند. نمارق مصفوفة و زراعی مبنوثة، نیز از لوازم سرر مرفوعه است، تا هر کس به اندازه جایگاهی که فراهم کرده بر آنها تکیه زند و خوشی و آسایش یابد. اصول این چشمه‌های جاری، و بارگاههای بلند، و ظروف بر نهاده، و بالشهای راج شده، و فرشهای بهر سو گسترده، شعاعهای چهره‌های تابناک و نعمت‌خیز

و کوششهای ثمربخش ، و خشنودی آور ، و ذهنهای جمال آراء ، و قدرت اراده و انشاء همان بهشتیان عالیمقام و موصوف «وجوه یومئذ ناعمه...» است، و گویا دیگر بهشتیان که در مقامات پائین تر هستند، به اندازه استعداد و کوشش خود، از آنها فیض و جمال و کمال می یابند آنچه که در این جهان، ایمان و معرفت و قوانین، از سرچشمه روح کشف و افکار بلند ، و اذهان تابناک، گزیدگان و پیشروان به دیگران میرسد، و چنانکه در عناصر اثرپذیر طبیعت آنچه نقش می بندد و تجلی می نماید ، اثری از کشف و نقش ذهنی نگارنده و سازنده و بافنده است. اراده خلایق کسانی که در مرتبه بلند بهشت «فی جنه عالیة» و قرب خداوند جای دارند ، همان ظرف انعکاس و مجرای اراده و حکمت و قدرت پروردگار است که هر چه بنخواهند انشاء میشود و در سرای بهشت می تابد ، و آنان را به جمال و نعمت و خوشی و بصورتهای «سرر مرفوعه و...» می آراید: «انا انشأناهن انشاء آیه ۳۵ واقعه» و چنانکه از تقارن و ترکیب هر ماده و عنصری، با ماده دیگر صورتی پدید می آید ، و از تقارن و برخورد ذهن با یک حقیقت علمی، حقیقت دیگری روی مینماید ، از تقرب بهشتیان به مشیت پروردگار و تقارن روح آنان با صورتها و انعکاسها ، صورتها و جمالهای دیگر پدید می آید و همچنین... که جز با این اجمال و تصویر برای ما دریافت شدنی نیست : «فیها عین جارید فیها... و...»^۱.

اگر انسان نمیتواند این پدیدههای قیامت را باور کند ، به این پدیدههای مشهود

نظر کند و بیندیشد:



دل ز هر علمی صفائی می برد
وز قران هر قرین چیزی بری
وز قران سنگ و آهن هم شرر
میومها و سبزهها ریحانها
دلخوشی و بی غمی و خرمی
می بزاید خوبی و احسان ما

۱- دل ز هر یاری فذائی می خورد
از لقاء هر کسی چیزی خوری
از قران مرد و زن زاید بشر
از قران خاک با بارانها
وز قران سبزهها با آدمی
وز قران حرمی با جان ما

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿٢٤﴾

پس آیا شتر را نمیگری که چگونه آفریده شده ؟

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿٢٥﴾

آیا باسماں نمیگری که چگونه بالا آمده ؟

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿٢٦﴾

بکوهها نمیگری که چگونه پیا داشته شده ؟

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٧﴾

و بزمین نمیگری چگونه گسترده شده ؟

فَذَكِّرْهُمْ بِذُرِّيَّتِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

پس بیاد آر چه تو بس یاد آورنده ای .

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُكَيِّدٍ ﴿٢٩﴾

بر آنها چیره نیستی .

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿٣٠﴾

مگر آنکه روی گرداند و کفر ورزد .

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿٣١﴾

پس خداوند او را عذاب بزرگتر عذابش کند

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٣٢﴾

همانا بسوی ما است بازگشتشان .

وَهُمْ ثَمَرَاتٌ عَلَيْنَا كَمَا بَدَأْنَاهُمْ ﴿٣٣﴾

پس همین بر ما است حسابشان .

شرح لغات:

مصطر : چیره ، مسلط. از سطر : کتاب را نوشت ، بر آن خط کفید ، نقش بست . مصطر هم خوانده شده، چون سین با مجاورت طاء به صدای صاد دمی آید.
ایاب : بازگشت، بازگفتن. از ایب. بعضی آنرا از اوب گرفته اند، که واو قلب به یا شده. بعضی به تشدید خوانده اند، از اصل ایوب یا ایثب یا اییب . مانند فیمل.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى

الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ: همزه استفهام انکاری و توییخی و برای تحریک اندیشه است . فاء برای عطف و تعریع، یا جواب شرط از فعل مقدر است . ضمیر فاعل یَنْظُرُونَ ، به قرینه سیاق آیات ، راجع به مردمی است که آیات سابق را باور ندارند، یا نمیتوانند باور کنند. کیف، منصوب به فعل قبل و یا فعل بعد؛ بدل اشتمال از الابل، السماء، الجبال،

الأرض ، واستفهام از چگونگی «کیفیت» و احوال و اوضاع فعل است : اگر باور ندارند که چگونه روز قیامت با چهره و آثار و احوال آن پدید می آید ، پس چرا نمی اندیشند در چگونگی آفرینش شتر، و فرا آمدن و بالا رفتن آسمان ، و پایه گرفتن کوهها، و گسترده شدن زمین؟!.

نظر، اندیشه عابره است ، اولین اثر چنین اندیشه، توجه به چگونگی پیدایش مورد نظر است . تعبیر آیه ، نخست برانگیختن نظر، آنگاه دریافت کیفیت است: «افلا ينظرون... کیف...». برای کسی که دارای هوش فطری و اندیشه آزاد است ، اینگونه نظر، چنین سوالی را پیش می آورد: «کیف خلقت...؟» گرچه جواب بررسی شده و روشنی نداشته باشد. اندیشه در این گونه سوال، و رفت و آمد آن در اذهان است که نوع انسان را به تحقیق و بررسی واداشته .

این آیات، در ضمن انکار و توبیخ و تحريك، تصویری از انسان فطری و هوشمند رسم نموده است. خطوط اولی این رسم، از شعاع دید يك انسان شتر سوار و بیابان گرد به رسو امتداد یافته است: خطوطی که در عرض و طول و سمت الرأس ترسیم می یابد ، الوان تاریک و روشن و مناظری که در حواشی و اطراف این خطوط اولی است، پیوسته تغییر می یابد: مناظری که از راه پیمائی شتر آرام و بردبار در میان بیابان باز و دامنه ها و پیچ و خم کوهها پدید می آید: آفاق رنگارنگ زمین در هنگام طلوع و غروب آفتاب، کشتی مواج و نور افشان خورشید، آسمان پرستاره شب، سایه های تاریک و روشن و متحرك کوههای جدا جدا و بهم پیوسته. این مشاهد محسوس، انعکاسهائی در ذهن این انسان فطری دارد : در اشتر خود می اندیشد که با گردن برافراشته و با چشمان سیاه و پرفروغی که بالای سردارد به رسو مینگرد و راه میجوید، با آن پاهای آهنین و نرمش ، استوار قدم برمیدارد ، با آن لنگر نردبانی گردش آسان به زمین میخوابد ، و چون کشتی لنگر می اندازد ، و مسافر و بار برمیدارد، و با آن عضلات فتری ، پست و بلندی زمین را زیر پا میگذراند، خار میخورد و برای چندین روز در بدنش غذا و آب ذخیره می کند، از چربی کوهانش سوخت و حرارت تولید میشود ، و از شیر و پشم گرسنگان و تشنگان و برهنگان غذا و آب و لباس میگیرند. شب و روز راه میرود و راه و چاه و آشنا و

نا آشنا را می شناسد. این کشتی زنده و نیرومند بیابان، این تخت روان، چگونه از آبی و نطفه‌ای سر بر آورده: والی الابل کیف خلقت؟ آیا در آن بیابان حیرت، کسی هست که جواب این فرزند فطرت، این زنده بیدار دل «حی بن یقظان» را بدهد؟ چشم به سوی آسمان بر میدارد، تا شاید خورشید و ستارگان با امواجی که میفرستند به وی پاسخ گویند، شاید همین‌ها باشند که جرخ جهان و زندگی را میگردانند؟ ولی مینگرد که آسمان با همه خورشید و ستارگان و شکوه و جلالش محکوم و مسخر است، و به دست قدرتی برپا و برافراشته شده است: والی السماء کیف رفعت؟ قدرت و عظمت آسمان چشمش را خیره میکند، آن را به سوی زمین بر میگرداند، کوهها را با ارتفاعات مختلف، در اطراف مینگرد که بر زمین استوار گشته‌اند. اکنون که به چگونگی آفرینش شتر زیرپا و آسمان بالای سرش پی نمیرد، در کوهها می اندیشد، که چگونه برآمده و استوار گشته‌اند: والی الجبال کیف نصبت؟ از میان پیچ و خم کوهها میگذرد، آفاق باز و پهناور زمین نمایان میشود. این زمین چگونه گسترده شده: والی الارض کیف سطحت؟

اگر جوابدروشنی برای این پرسشهای درویش نیابد، همین نظر و اندیشه انگیزنده تفکر و تحقیق است. هر چه اندیشمندان نوع انسان در راه کشف و شناسائی اینگونه پدیده‌ها و چگونگی و اطوار آن، پیش رفته‌اند، در پی همین اندیشه‌ها و سؤالات بوده، و هر چه کشف و درک شده در حدود فعل و انفعالات و تحولات و خواص و آثار، و به عبارت جامعتر تفصیلات کیفی و مورد نظر این آیات است. اکنون شعاع تصویری که در این آیات رسم شده، از چشم انداز مشهود يك انسان فطری و از حدود و مکان و زمان گذشته است و از وحدت عنصر و قدرت متحرك و محرك «نیرو» سر بر آورده. از این برتر آن مبده قدرت و اراده حکیمانه است، که از نیروی لایزالش عنصر نخستین، و از آن عناصر دیگر را آفریده و از تقارن و ترکیب دقیق عناصر، و فعل و انفعال آنها، آسمان را بالا برده و کلهکشانها را با اختراش پدید آورده و زمین را بگستراند و کوهها را با پایه‌های محکمش بالا آورده و از میان عناصر و رحم طبیعت پدیده زنده‌ای چون شتر بر آورده است و همی از هر مبدأ و عنصری منشأها و ترکیبات برتر رخ نماید: از خاک نیره

و شوره، سبزه و گل و شیرینی و از مادهٔ فسرده و مرده، حرکت و نشاط و قوا و ادراکات برمی آورد

پس میتوان و باید باور کرد که همان ارادهٔ خلاق و قاهر و برتر، از ترکیب و تقارن عقاید و ملکات و عناصر اعمال و مکسبات، آتش و دوزخ و چشمه‌های سوزان، یا بهشت و بارگاه و نعمتهای بی پایان پدید آورد. این باور باید از طریق تذکر و تفکر حاصل شود:

فذكر انما انت مذکر، لت علیهم بمسیطر. الامن تولى و کفر. فیحذبه الله العذاب الاکبر: فذکر، مترتب و متفرع بر فعل افلا ینظرون، و مفعول این امر فذکر، فاعل همان فعل است و انما انت مذکر، تعلیل و حصر برای فذکر است. تذکر، بیان مؤثری است که ذهن را بیدار گرداند، و آنچه از یاد رفته و یا از آن غفلت شده بیاد آورد، و راه نظر و اندیشه را باز نماید.

لت علیهم بمسیطر، برای تأکید و تثبیت حصر است، مانند: و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن - از آیه ۳۵ س ۵۰. افانت تکرم الناس حتی یکونوا مؤمنین - از آیه ۹۹ س ۱۰. لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی - آیه ۲۵ س ۲. این آیات شواهدی است که رسالت اسلام، متوجه به قلوب و برای برانگیختن فکر و تعقل است، و امر جهاد برای دفع مهاجم و رفع مزاحم میباشد.

الامن تولى و کفر، استثناء از مفعول مقدر فذکر است: هر کسی را تذکر ده، جز کسی که یکسره روی گردانده و رو به کفر رفته است. زیرا تذکر به آنها اثری

خاک دیگر را نموده بوالبشر
کار ما سهواست و نسیان و خطا
من همه جهلم مراده صبر و حلم
وای که نان مرده را تو جان کنی
وای که پیره را تو پیغمبر کنی
عقل و حس و روزی و ایمان دهی
از منی مرده بت خوب آوری
پیه را بعضی ضیا و روشنی
میفرزائی در سما از اختران

۱- ای مبدل کرده خاکی را به زر
کار تو تبدیل ایمان و عطا
سهو و نسیان را مبدل کن به علم
ای که خاک شوره را تو نان کنی
ای که جان خیره را رهبر کنی
ای که خاک تیره را تو جان دهی
شکر از نی مهوه از چوب آوری
گل ز گل صنوت ز دل پیدا کنی
میکنی جزو زمین را آسمان

لمی بخشند، و سودی ندارد. بنابراین، مفهوم این دو آیه، مانند آیهٔ «فذكر ان نفعنا الذكري» میباشد. میشود که الامن... استثناء از ضمیر علیهم باشد: تو بر آنها تسلط نداری، مگر بر کسی که روی گردانده و کفر شده است. بنابراین، این آیه دستور ضمنی برای جهاد با گردنکشان و کفران میباشد و چون این آیه از آیات معکی است، باید ناظر به آینده و برای آماده نمودن مسلمانان باشد.

میشود که استثناء الامن تولی... منقطع و برای تأکید فذكر، یا الامتضمن معنای شرط، و جواب آن فیعذبه الله... باشد. مقصود از عذاب اکبر، عذابی است که در دوزخ، سرکشان و کفران بان گرفتار میشود، در مقابل عذاب گناهکاران. چنانکه آیهٔ ۲۱ و ۲۲ سورة ۳۲ این دو گونه عذاب را بیان مینماید: «واما الذين فسقوا فمأواهم النار... ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر». شاید هم که مقصود عذاب آخرت، در مقابل عذاب دنیا باشد: «فذاقهم الله الخزي في الحيات الدنيا ولعذاب الاخرة اكبر لو كانوا يعلمون». آیهٔ ۲۶، سورة ۳۹، «كذلك العذاب ولعذاب الاخرة اكبر لو كانوا يعلمون». آیهٔ ۳۳ سورة ۶۸.

ان الينا اياهم. ثم ان علينا حسابهم: دو ضمیر جمع «هم» راجع به «من تولى» است که معنای جمع را در بردارد. بنابراین، این آیات راجع به سرکشان و تهدید آنان میباشد. اگر مرجع این ضمائر جمع، همان مرجع مقدر علیهم باشد، این دو آیه راجع به کسانی است که در معرض تذکرند، و بیان و تأکید آیه «لست عليهم بمسيطر» است. تأکید و تقدیم ظرف «ان الينا» - ان علينا، حصر را میرساند: از موارد استعمال و مشتقات لغت ایاب، مانند: «آب الیه - مآب»، چنین فهمیده میشود، که معنای آن برگشت با میل و برگشت طبیعی، و اخس از رجوع است: بازگشت کسانی که روی میگردانند و روی به کفر میروند، یا آنها که تذکر داده میشوند، خود بخود بسوی ما سپس رسیدگی حسابشان بر ماست.

لغات و اوزان اسمی و فعلی که فقط در این سوره آمده: الناشیه (بالف و لام). ناصبه. نعتی (مضارع مجهول). ضریح. لایسمن. ناعمه. لایغیه. جاریه (بدون الف و لام). نمارق. زرابی. مپثوئه (بدون الف و لام) خلقت و رفعت و نصبت (ماضی های مفرد مؤنث و مجهول). سلطعت. مذکر (اسم فاعل باب تفعیل). مصیطر.

(بقرات صاد) . ایاب .

ملول واوزان آهنگه این آیات بتناسب معانی و تصویر اوضاع و احوال باطول متوسط چهار کلمه و واپسین وزن فاعله شروع شده و باصدای حرکات متنوع تا آیه ۳ کوتاه می شود . و باز بطول بر میگردد و چون موجی که گسترده و آهسته میگردد ، به آیات ۶ و ۷ با واپسین های فعل و مفعول (من جوع بکسر میم) میرسد ، سپس از آیه ۸ با طول مساوی بواپسین فاعله بر میگردد و سرعت پیش میرود و از آیه ۱۳ با واپسین وزن مفعول میگراید . این آیات با طولها و حرکات و آهنگهای متنوع هر يك از چهره ها و احوال دوزخیان و بهشتیان را در يك رشته پی در پی می نمایند .

طول آیه ۱۷ که انگیزنده اندیشه و نمایاننده آفرینش می باشد بیش از دیگر آیات این سوره است و تا آیه ۲۰ و با واپسین وزن فعلت و ایقاعات آن : پی در پی در می آید . از آیه ۲۱ ، لحن آیات با حرکات و تشدیدهای خاص انگیزنده و تهدید آمیز است و هر دو آیه بتناسب معنی و مقصود آهنگ و وزن و ایقاع خاصی دارد : آیه ۲۱ و ۲۲ با واپسین وزن مفعل (بتشدید) و مفیعل . آیه ۲۳ و ۲۴ وزن فعل و افعل (بافتحه های متوالی) . آیه ۲۵ و ۲۶ ، با وزن خفیف و مستدفعال که با فتحه آخر پیوسته به ضمیر هم است و با سکون میم آخر ، سوره ختم و بسته میشود . این تنوع و تصویرها و لحن هائیکه در این سوره آمده ، تفکر در آیات این سوره و دلدادن به نغمه های آن نفوس را از آلودگیها پاک و عقول را بعالم قرب و رحمت پروردگار نزدیک و حساب را آسان می نماید : ابو بصیر از حضرت صادق (ع) آورده است : « هر آنکس که در نمازهای واجب و مستحب این سوره را بخواند خداوند او را در دنیا و آخرت بر رحمت خود پیوشاند و روز قیامت از عذاب آتش امانش دهد . ای ، از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده است : « کسیکه این سوره را بخواند خداوند حسابش را آسان رسیدگی کند . »